

ادبیات شاهنامه پژوهی

کاری از نشر نگاه معاصر

حمیدرضا اردستانی رستمی



جستاری در مذهب اسماعیلی

فردوسی

(و بیست و سه گفتار دیگر
از شاهنامه شناسان درباره
دین و مذهب فردوسی)

این کتاب یکی از آخرین آثار استاد
استادان علم و ادب و فرهنگ است
که در روزگار ما به ندرت می‌بینیم
و به همین جهت بسیار ارزشمند است

جستاری در مذهب اسماعیلی

فردوسی

کتابخانه
نشر نگاه معاصر

سرشناسه	: اردستانی رستمی، حمیدرضا، ۱۳۵۷ -
عنوان و نام پدیدآور	: جستاری در مذهب اسماعیلی فردوسی (ویست و سه گفتار دیگر از شاهنامه شناسان دربارهٔ دین و مذهب فردوسی) / حمیدرضا اردستانی رستمی.
مشخصات نشر	: تهران: نگاه معاصر، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری	: ۵۴۷ ص.
فروست	: شیعه شناسی.
شابک	: 978-622-6189-77-4
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا.
یادداشت	: کتاب نما.
موضوع	: فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۱۶ق. - دین.
موضوع	Ferdowsi, Abolqasem - Religion :
موضوع	: فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۱۶ق - نقد و تفسیر.
موضوع	Ferdowsi, Abolqasem - Criticism and interpretation :
موضوع	: شعر فارسی - قرن ۴ق. - تاریخ و نقد.
موضوع	Persian poetry - 10th century - History and criticism :
موضوع	: ادبیات اسماعیلیه - تاریخ و نقد.
موضوع	Ismaili literature - History and criticism :
موضوع	: ایران - تاریخ - اسماعیلیان، ۴۸۳-۶۵۴ق.
موضوع	Iran - History - Ismailites, 1090-1256 :
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۸ الف ۴ / د ۹ / ۴۴۹۷ PIR
رده بندی دیویی	: ۸ / ۱ / ۲۱
شماره کتاب شناسی ملی	: ۵۶۴۸۹۹۵

جستاری در مذهب اسماعیلی

فردوسی

کتابخانه
نشر نگاه معاصر

(ویست و سه گفتار دیگر)

از شاهنامه شناسان درباره

دین و مذهب فردوسی

حمیدرضا اردستانی رستمی

جستاری در مذهبِ اسماعیلی فردوسی

(و بیست و سه گفتارِ دیگر از شاهنامه‌شناسان
دربارهٔ دین و مذهبِ فردوسی)

حمیدرضا اردستانی رستمی

کتابنامه

ناشر: نشر نگاه معاصر (وابسته به مؤسسهٔ پژوهشی نگاه معاصر)

مدیر هنری: باسم الرسام

حروفچینی و صفحه‌آرایی: حروفچینی هما (امید سید کاظمی)

لیتوگرافی: نوید

چاپ و صحافی: پیکان

نوبت چاپ: یکم، ۱۳۹۹

شمارگان: ۱۱۰۰

قیمت: ۹۹۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۰۲۸-۷۷-۴

نشانی: تهران - مینی سیتی - شهرک محلاتی - فاز ۲ مخابرات - بلوک ۳۸ - واحد ۲ شرقی

تلفن: ۲۲۴۴۸۴۱۹ / پست الکترونیک: negahe.moaser94@gmail.com

■ nashr_negahemoaser

«گمان مکن که گناه‌های پراکنده، رشته رستگاری را می‌گسلد؛ بل که باعث
بدبختی همیشگی، نوعی نادانی است».

(اشارات و تنبیهات ابن سینا)

چو نادان زهد و وزد، هست ظلمت زدانا ذلت آید، هست رحمت
(روشنایی نامه ناصر خسرو)

پیش کشی دکتر فرهاد دفتری

گفتارنما

- پیش‌گفتار..... ۱۳
- بخش نخست (جستاری در مذهبِ اسماعیلیِ فردوسی) ۱۷
- حمیدرضا اردستانی رستمی: «چرا باید فردوسی را اسماعیلی مذهب بدانیم؟» ۱۹
۱. آرای گذشتگان دربارهٔ مذهبِ فردوسی و بررسیِ آن‌ها ۱۹
- ۱.۱. زیدی بودنِ فردوسی؟ ۲۰
- ۲.۱. سُنی بودنِ فردوسی؟ ۲۲
- ۳.۱. متصوِّف بودنِ فردوسی؟ ۲۶
- ۴.۱. دوازده‌امامی بودنِ فردوسی؟ ۲۹
- ۵.۱. اسماعیلی بودنِ فردوسی ۳۷
۲. شکل‌گیری اسماعیلیان در تاریخِ اسلام ۴۰
۳. چرا می‌توان فردوسی را اسماعیلی مذهب پنداشت؟ ۴۷
- ۱.۳. فردوسی، اسماعیلیان و ملی‌گرایی ۴۹
- ۲.۳. فردوسی، اسماعیلیان و محضر نوشتنِ ضحاک / القادر بالله عباسی ۶۳
- ۳.۳. فردوسی، اسماعیلیان و خُرم‌دینی ۶۵
- ۴.۳. فردوسی، اسماعیلیان و دو خدای: خدای برتر ناشناختنی و خدای آفریننده ۷۲
- ۵.۳. فردوسی، اسماعیلیان و نفیِ تَنزیه و تشبیه ۷۷
- ۶.۳. فردوسی، اسماعیلیان و برشده‌گوهر ۸۱

- ۷.۳. فردوسی، اسماعیلیان و تقدیم در ستایش خرد و تأخیز در ستایش پیام‌بر (ص)..... ۸۵
- ۸.۳. فردوسی، اسماعیلیان و برره رمز معنی بُؤذِنِ داستان‌های شاهنامه..... ۸۸
- ۹.۳. فردوسی، اسماعیلیان و ژرف‌نگری (باطن‌گرایی)..... ۹۰
- ۱۰.۳. فردوسی، اسماعیلیان و باور به بایستگی وجود وصی..... ۹۳
- ۱۱.۳. فردوسی، اسماعیلیان و یاد نکردن از علی بن موسی‌الرضا (ع)..... ۹۸
- ۱۲.۳. فردوسی، اسماعیلیان و روند آفرینش..... ۱۰۱
- ۱۳.۳. فردوسی، اسماعیلیان و ستیز با اندیشه‌های محمد زکریای رازی و ابن‌راوندی..... ۱۰۳
- ۱۴.۳. فردوسی، اسماعیلیان و برخی سخنان همانند آنان..... ۱۱۲
- پی‌نوشت‌ها..... ۱۲۴
- کتاب‌نمای بخش نخست..... ۱۵۱
- بخش دوم (بیست و سه گفتار از شاهنامه‌شناسان دربارهٔ دین و مذهب فردوسی)..... ۱۶۹**
۱. تئودور نُه‌لُدیکه: تحقیق و تتبع در دین فردوسی..... ۱۷۱
۲. صادق رضازاده شفق: فردوسی از لحاظ دینی..... ۱۹۱
۳. احمد علی رجایی بخارایی: مذهب فردوسی..... ۲۰۱
۴. حافظ محمودخان شیرانی: مذهب فردوسی..... ۲۱۱
۵. محمد محیط طباطبایی: اعتقاد مذهبی فردوسی (فردوسی مسلمان است)..... ۲۸۳
۶. علی‌رضا شاپور شهبازی: دین فردوسی..... ۳۰۱
۷. احمد مهدوی دامغانی: مذهب فردوسی..... ۳۱۵
۸. حسن انصاری: نکته‌ای دربارهٔ مذهب فردوسی..... ۳۵۵
۹. جلال خالقی مطلق: دین شاعر و مذهب او..... ۳۶۳
۱۰. محمود امیدسالار: اظهارات صریح و ضمنی فردوسی در باب مذهبش..... ۳۶۹
۱۱. منصور رستگار فسایی: علی (ع) و خاندانش در شاهنامهٔ فردوسی و حماسه‌های ملی..... ۳۷۵
۱۲. عباس زریاب خوبی: نگاهی تازه به مقدمهٔ شاهنامه..... ۳۸۹
۱۳. محمد امین ریاحی: بینش دینی فردوسی..... ۴۰۵

۱۴. عزیزالله جوینی: سخنی در مذهبِ فردوسی ۴۱۷
۱۵. علی ابوالحسنی: شهرتِ فردوسی به تشیع ۴۲۳
۱۶. سید حسن امین: مذهبِ فردوسی ۴۳۵
۱۷. جلیل دوست‌خواه: باوردینی و گرایشِ مذهبیِ فردوسی ۴۵۱
۱۸. حسین رزم‌جو: جهان‌بینی توحیدیِ فردوسی ۴۵۷
۱۹. سیروس شمیسا: دینِ فردوسی ۴۷۵
۲۰. محمد محیط طباطبائی: اعتقادِ مذهبیِ فردوسی (آیا فردوسی زردشتی بود؟) ۴۹۵
۲۱. سجاد آیدنلو: اثباتِ یکی از بدیهیاتِ شاهنامه‌شناسی ۵۰۳
۲۲. ابوالفضل خطیبی: گرایشِ مذهبیِ فردوسی: تعصب یا تساهل؟ ۵۱۳
۲۳. سخنانِ کوتاه شاهنامه‌شناسان در دین و مذهبِ فردوسی ۵۲۹

سید حسن تقی‌زاده / ملک‌الشعراى بهار / محمد معین / ذبیح‌الله صفا / عبدالحسین
 زرین‌کوب / مهدی قریب / عارف نوشاهی / محمد علی اسلامی ندوشن / نصرالله
 پورجوادی / احمد رنج‌بر / قدم علی سزّامی / مرتضی ثاقب‌فر / سید عطاء‌الله مهاجرانی /
 میرجلال‌الدین کزازی / محمد جعفر یاحقی / سعید حمیدیان / محمد رضا راشد
 محصل / منوچهر دانش‌پژوهان / محمد دهقانی ۵۲۹-۵۴۴

○ کتاب‌نمایِ بخشِ دوم ۵۴۵

پیش‌گفتار

آن‌چه پیش‌روی دارید مجموعه‌ای از گفتارها دربارهٔ دین و مذهبِ فردوسی است که در دورهٔ معاصر (تقریباً همین صد سالِ اخیر) از زبانِ فردوسی‌پژوهان بازگفته شده است. از آن‌چه خواهیم دید، چنین برمی‌آید که پیوسته پژوهش‌گران به چستیِ دین و مذهبِ فردوسی توجه داشته‌اند و کم‌تر پژوهنده‌ای را می‌بینیم که از بینشِ دینی و مذهبِ فردوسی پرسش نکرده باشد؛ از همین روی، این نکته پیش‌می‌آید که چرا باید پژوهندگانِ یک اثرِ حماسی به این اندازه به دین و مذهبِ سرایندهٔ آن اثر توجه داشته باشند؟ به راستی چه پیوندی است میانِ حماسهٔ فردوسی و دین و مذهبِ وی که پیوسته از نگرشِ دینی و مذهبی او پرسیده‌اند؟

پرسش از دین و مذهبِ فردوسی، یکی از سؤال‌هایی است که پیوسته ذهنِ نگارنده را هم چون دیگرانی که به حوزهٔ شاهنامه‌پژوهی وارد شده‌اند، به خود مشغول می‌داشت و به دلیل همین پرسش و سؤالاتی همانندِ آن، گه‌گاه مورد سرزنشِ برخی منتقدان قرار گرفته است که به راستی سخن گفتن از دین و کیشِ فردوسی، اساساً چه مشکلی را می‌گشاید و چه یاری‌یی به شناختِ شاهنامه می‌رساند؟

پاسخ به این گروه که بیش‌تر فریفتهٔ زیبایی‌های ادبی به‌حقِ شاهنامه هستند و خویش‌کاری‌هایِ دیگر این اثر در فرهنگِ ما را چندان مهم نمی‌دانند، این خواهد بود که شناختِ دین و مذهبِ فردوسی، چستیِ اندیشهٔ ایرانیانِ پیش‌رو آن قرن‌ها را روشن می‌سازد که البته این مسأله برای کسانی که صرفاً می‌خواهند از یک متن ادبی لذت ببرند و به زیبایی‌های هنری اثر سرگرم باشند، موضوعی مهم نخواهد بود؛ اما دغدغه‌مندانِ که

سیر تحول فکری ایرانیان، تاریخ علوم عقلی در ایران، چه‌گونگی افتادن در ابتدال خردستیزی و علل توسعه نیافتگی ایران را جست و جوی کنند و از سرگشتگی های فکری و تناقض در کردار ایرانی به تنگ آمده‌اند، قطعاً شناخت برآمیختگی اندیشه ملی‌گرایانه و مذهب اسماعیلی فردوسی راه‌گشا خواهد بود.

فردوسی از یک سو در پی آن است که با ارائه شاهنامه به عنوان آینه‌ای از فرهنگ ایرانی، ضعف، و نقص و البته شایستگی های این فرهنگ را بنماید و از سوی دیگر با درآمیختگی بخش کارآمد فرهنگ کهن ایرانی و تفکر شیعی (اسماعیلی) که خرد را اساس زیست مادی و معنوی خود ساخته است، طرحی برای زندگی ایرانیان به دست دهد. او این برآمیختگی فرهنگ کهن ایرانی و تفکر اسماعیلی را که در همان اندیشه های کهن ایران بنیاد دارد و پیکره‌ای اسلامی گرفته است، به زیبایی در دیباچه اثرش به نمایش می‌گذارد و این اندیشه و باور را در بُن داستان های شاهنامه می‌پراکند. او با آمیزش فرهنگ دیرپای ایرانی و اندیشه شیعی، آمیختگی دین‌ورزی با خردگرایی، دنیاگرایی توسعه‌گرا و رستگاری اخلاقی یا به تعبیری دیگر، زیست اخلاقی هم‌راه با شادی را جست و جوی کند و البته چه طرحی برای زندگی در روزگار کنونی از این خوش‌تر.

نکته‌ای دیگر را که گروه یادشده (کسانی که صرفاً به ادبیات متن شاهنامه اصالت می‌دهند) از آن غفلت کرده‌اند، وجود اندیشه دینی (اسماعیلی) در بُن داستان های شاهنامه است که حتی ساخت ادبی و زیبایی‌شناسی آن متن را رقم می‌زند و متأثر می‌سازد. در این باره کافی است به دیدگاه فردوسی درباره داستان های شاهنامه (آن‌جا که داستان‌ها را به دو گونه در تطابق با خرد انسانی و داستان‌هایی که بر رمز معنی می‌بزد، تقسیم می‌کند) نگاه کنیم. از نظر نگارنده، این دید به داستان‌ها از بینش اسماعیلی فردوسی برمی‌خیزد که پس از این بدان خواهیم پرداخت؛ بنابراین، آیا می‌توان جنبه ادبیات متن شاهنامه را از بُن مایه های فکری و باوری سراینده اش جدا ساخت؟

بنا بر آن چه یاد شد، شناخت بُن مایه های اندیشه شاعر در توضیح و تحلیل ادبیات متن شاهنامه بایسته است و نمی‌توان فارغ از علت و انگیزه سراینده متن، به نتیجه چندان درستی از تحلیل متن رسید؛ از همین روی، در بخش نخست این مجموعه، نگارنده بر آن بوده که بینش مذهبی فردوسی را بررسی کند و در این راه از دیباچه به صورت ویژه و دیگر بخش های شاهنامه یاری بگیرد و نهایتاً فردوسی را به عنوان شاعری

اسماعیلی مذهب بشناسانند. پس از آن نیز در بیست و سه گفتار (از تمودور نولدیکه تا محمد دهقانی) آن‌چه را دربارهٔ دین و مذهبِ فردوسی گفته‌اند، آورده است تا خوانندگان در یک مجموعه، تقریباً همهٔ سخنانِ پژوهندگانِ شاهنامه را در این باره ببینند و در آن درنگ و رزند.

دربارهٔ بخشِ دوم کتاب، به این نکته باید توجه داشته باشیم که نگارنده در آن، در ترتیبِ قرار گرفتنِ جستارها بر آن بوده است تا زمانِ نگارشِ هر گفتار در نظر گرفته شود؛ از همین روی، جستارهایی را مانند آن‌چه نولدیکه، رضازاده شفق، رجایی بخارایی، شیرانی، محیط طباطبایی و شاپور شهبازی نوشته‌اند، در آغاز با رعایتِ زمانِ نگارشِ آن‌ها آورده است. از سوی دیگر، تناسبِ موضوعی مقاله‌ها نیز در نظر بوده است؛ یعنی جستارهایی را که در آن نویسندگان (خالقی مطلق، امیدسالار، رستگار فسایی)، فردوسی را به پی‌روی از مهدوی دامغانی شیعهٔ دوازده‌امامی دانسته‌اند، پی در پی آورده است. البته پس از نقلِ مقالهٔ مهدوی دامغانی، مقاله‌ای را قرار داده که در آن انصاری به نقدِ سخنِ مهدوی دامغانی پرداخته است. در دسته‌ای دیگر از گفتارها، مقالهٔ زریاب خوبی را دربارهٔ اسماعیلی بودنِ فردوسی و کسانی دیگر را چون ریاحی و جوینی می‌بینیم که دیدگاهِ زریاب خوبی را دربارهٔ مذهبِ فردوسی پذیرفته‌اند. در گفتارِ نویسندگانی چون ابوالحسنی و امین، از منابعِ قدیم که در آن فردوسی را شیعه دانسته‌اند، سخن رفته است. دوست‌خواه نیز در گفتاری نگاهِ خردورزانهٔ فردوسی را به دین نشان می‌دهد و رزم‌جو هم ضمنِ سخن گفتن از جهان‌بینیِ توحیدیِ فردوسی، می‌کوشد اعتقاد به اصولِ دین را نزد شاعر نشان دهد. گفتاری نیز از شمیسا آمده است و به نظر می‌رسد او فردوسی را شیعه‌ای ناسره و بیش‌تر بر دینِ زردشتی می‌شناسد. در پی این جستار، دو گفتار از محیط طباطبایی و آیدنلو آمده که پیش از سخنانِ شمیسا منتشر شده است؛ اما از آن‌جا که در آن، به آرایِ همانندِ شمیسا دربارهٔ مذهبِ فردوسی پاسخ داده‌اند، پس از گفتارِ مربوط به شمیسا آمده است. در پی این بحث، گفتاری از خطیبی را می‌بینیم که در آن، او فردوسی را برخلافِ بعضی شاهنامه‌شناسانِ دیگر، شیعه‌ای اهلِ مدارا و به دور از هرگونه تعصب می‌داند. گفتارِ پایانی نیز سخنانی کوتاه از شاهنامه‌شناسان و پژوهندگان دربارهٔ دین و مذهبِ فردوسی است.

خوانندگان در بخشِ دوم کتاب، به این نکات نیز باید توجه داشته باشند: (۱) اگر

خواننده گرامی در گفتاری قدیمی، ارجاعی مربوط به سال‌های اخیر می‌بیند، این بدان دلیل است که در برخی موارد، نویسنده آن گفتار، متأسفانه سخن خود را مستند نساخته و گردآورنده مجبور شده است تا منبع سخن او را بیابد و چون به چاپ‌های تازه‌تر از آن منبع دست‌رسی داشته، بدان رجوع کرده است. البته ارجاع به موارد این چنینی، به پی‌نوشت بزرده شده است؛ ۲) گردآورنده کوشیده است تا همه ارجاعات در گفتارهای بخش دوم کتاب را به شیوه درون‌متنی بیاورد؛ ۳) برخی از گفتارها، فهرست منابع نداشته و گردآورنده در پایان این گفتارها، فهرستی از منابع را آورده است؛ ۴) هر جا در جستارها عنوان «توضیح» آمده، برافزوده نگارنده است؛ ۵) آن‌چه در پی‌نوشت‌های جستار در پیوند با نولدی که آمده، به جز چند مورد، از نگارنده این سطرها است؛ ۶) در پایان کتاب، جای دقیق بیست و سه گفتاری که در بخش دوم آمده و پیش‌تر در کتاب‌ها و مجله‌ها به چاپ رسیده، ذکر شده است.

در پایان شایسته است سپاس ویژه خود را به جناب آقای اکبر قنبری، مدیر فرزانه نشر نگاه معاصر، پیش‌کش کند که انتشار این اثر را در کنار دیگر آثار نشر خود پذیرفتند. هم‌چنین، بایسته است سپاس‌گزار باشد حروف چین و صفحه‌آرایی دل‌سوز، جناب آقای امید سیدکاظمی را که با دقت نظر تمام، متن را آراستند و آماده چاپ کردند. دوست فیلسوف و فاضل خود، دکتر علی زاهد را نیز سپاس‌گزار است که متن حاضر را خواندند و نکته‌هایی بسیار سودمند را به بنده متذکر شدند. بی‌داد خواهد بود اگر یاری‌های شریک زندگی خویش را پاس ندارد. از بن جان او را نیز سپاس‌گزار است.

حمیدرضا اردستانی رستمی

بیستم اردیبهشت ۱۳۹۸

بخشِ نخست
جستاری در مذهبِ اسماعیلیِ فردوسی

چرا باید فردوسی را اسماعیلی مذهب بدانیم؟

حمیدرضا اردستانی رستمی

پژوهندگان شاهنامه پیش از این اغلب به تشیع فردوسی (اگرچه برای بعضی موضوعی اثبات شده و اصلی پذیرفته شده، نیست / وامقی، ۱۳۸۰: ۳۴۹)، از گونه زیدی و دوازده امامی و اسماعیلی و البته اهل تسنن و یا متصوف بودن وی اشاره کرده اند. از دید نگارنده، دیدگاه اخیر (اسماعیلی بودن فردوسی) به حقیقت نزدیک تر است و از همین روی، بر آن است ضمن بازگفت و بررسی برخی از دیدگاه‌های دیگران درباره مذهب فردوسی، دلایل خویش را در اسماعیلی بودن فردوسی برشمارد.

۱. آرای گذشتگان درباره مذهب فردوسی و بررسی آن‌ها

بیش تر کسانی که از گذشته تا امروز درباره فردوسی سخن گفته اند، در بحث از مذهب فردوسی، به شیعه بودن او اشاره کرده اند (نظامی عروضی، ۱۳۷۵: ۸۰؛ قزوینی رازی، ۱۳۵۸: ۲۳۱؛ قزوینی، ۱۳۷۳: ۴۸۶؛ سمرقندی، ۱۳۸۲: ۵۲؛ شوشتری، ۱۳۷۷: ۶۰۹/۲؛ هدایت، بی تا: ۲۲۴؛ نولدکیه، ۱۳۸۴: ۱۱۴؛ تقی زاده، ۱۳۹۰: ۱۹۲؛ بهار، ۱۳۷۹: ۱۹۲؛ رضازاده شفق، ۱۳۶۲: ۱۹۷؛ رجایی بخارایی، ۱۳۳۸: ۱۱۳؛ صفا، ۱۳۷۱: ۴۷۹/۱؛ شاپور شهبازی، ۱۳۹۰: ۸۰؛ بهار، ۱۳۸۵: ۱۹۸؛ باستانی پاریزی، ۱۳۹۰: ۵۰۷؛ مجتبایی، ۱۳۶۲: ۶۰۷؛ ریاحی، ۱۳۸۹: ۲۳۲؛ کزازی، ۱۳۷۹: ۲۰۸/۱؛ دوست خواه، ۱۳۸۴: ۲۴؛ حمیدیان، ۱۳۸۷: ۹۲؛ خالقی مطلق، ۱۳۹۰: ۱۴۳؛ همو، ۱۳۸۵: ۱۷؛ مهاجرانی، ۱۳۸۲: ۱۵۲؛ رستگار فسایی، ۱۳۸۱: ۲۰۳؛ امیدسالار، ۱۳۹۶: ۱۳۹-۱۴۰، ۱۵۲؛ آیدنلو، ۱۳۹۶: ۳۴۳؛ شریف زاده، ۱۳۹۵: ۳۱۳).

اما در این میان، هستند پژوهش‌گرانی که نوع تشیع فردوسی را نیز بررسی کرده و او را وابسته به یکی از فرقه‌های شیعی دانسته‌اند؛ چنان‌که محمد محیط طباطبایی، فردوسی را شیعه زیدی^۱ معرفی می‌کند.

۱.۱. زیدی بودن فردوسی؟

محیط طباطبایی دربارهٔ مذهب زیدی فردوسی می‌نویسد: «فردوسی مرد مسلمانی است؛ پی‌رو محمد (ص) و علی (ع). یاران و صحابهٔ رسول را پاک و متقی می‌داند و خلفای راشدین را می‌ستاید...^۲ و علی (ع) را از همهٔ صحابهٔ پیام‌بر برتر می‌داند؛ ولی با وجود این، از وصف ابوبکر و عمر و عثمان به خلافت روئ‌گردان نیست... کسی که بر اصول عقاید فرق اسلامی و مقالات ایشان وقوف کامل داشته باشد، چنین مسلمانی را قطعاً از فرقهٔ زیدیه، از دستهٔ شیعه می‌داند... زید بن علی بن الحسین... اعتقاد داشت که امامت مفضول با بودن افضل جایز است و می‌گفت که علی بن ابی‌طالب (ع)، مهتر یاران رسول است؛ اما خلافت را برای مصلحتی که مسلمین در نظر داشتند و قاعده‌ای که برای خاموش کردن آتش فتنه رعایت کردند، به ابوبکر واگذار نمودند تا دل‌ها که از ضربت شمشیر علی (ع) در جنگ‌های بدر و اُحد خونین بود، آرامش یابد و جایز می‌دانست که افضل در احکام به مفضول که پیشوای مسلمانان است، مراجعه کند؛ پس معلوم شد که عقیدهٔ فردوسی به زیدیه از شعبه‌های شیعه، نزدیک‌تر از هر مذهب و راه دیگری است» (محیط طباطبایی، ۱۳۶۹: ۸۰-۸۱). جُز محیط طباطبایی، گویا عبدالحسین زَرین‌کوب نیز متأثر از آن چه محیط طباطبایی می‌گوید، فردوسی را در پیوند با شیعیان زیدی می‌یابد؛ اگرچه در این باره دلیلی نمی‌آورد (زَرین‌کوب، ۱۳۸۱: ۵۵).

بنا بر دیدگاه بیش‌تر شاهنامه‌شناسان، بیت‌هایی که در دیباجهٔ برخی نسخه‌های شاهنامه در ستایش ابوبکر، عمر و عثمان آمده است و محیط طباطبایی مبنای استدلال خود را بر آن ابیات می‌نهد، الحاقی است (دربارهٔ الحاقی بودن این بیت‌ها بنگرید: جیحونی و دیگری در علی بن احمد، ۱۳۷۹: ۱۱؛ دوست‌خواه، ۱۳۸۰: ۱۱۳-۱۱۸؛ همو، ۱۳۸۴: ۵۵؛

خالقی مطلق، ۱۳۸۸: ۱۳۷-۱۴۲؛ کزازی، ۱۳۷۹: ۲۰۸/۱؛ اسلامی ندوشن، ۱۳۹۳: ۷۱-۷۲؛ زریاب خوبی، ۱۳۸۹: ۲۷؛ تُولدیکه، ۱۳۸۴: ۱۱۰، ۱۱۳)؛ پس بدین سان، نظر ایشان درست نمی‌نماید. البته خود او نیز بعدها در صحیح این بیت‌ها دچار تردید می‌شود (محیط طباطبایی، ۱۳۶۹: ۱۰۹)؛ اگرچه هستند هنوز کسانی که این بیت‌ها را الحاقی و جعلی نمی‌شمرند و بر این باورند که شیعیان معتدل چون فردوسی در آن دوره، در عین دوست‌داری اهل بیت (ع)، یاران پیام‌بر را به نیکی یاد می‌کردند و نزد آنان، دشنام و لعن خُلُفا، آن‌گونه که در دوره صفویه به بعد دیده می‌شود، به هیچ‌روی رواج نداشته است (مجتبایی، ۱۳۶۲: ۶۰۷-۶۰۸؛ مهاجرانی، ۱۳۸۲: ۱۷۲-۱۷۳. نیز بنگرید: شریف‌زاده، ۱۳۹۵: ۳۱۳؛ دهقانی، ۱۳۹۵: ۱۴).

البته در دست‌نویس‌هایی از شاهنامه، بیت‌های پیش‌گفته وجود داشته که جلال خالقی مطلق، آن‌ها را در پانوشت تصحیح خود از شاهنامه (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۰/۱/پانوشت ۳) آزرده است که می‌توان بدان رجوع کرد؛ اما به فرض اصالت این بیت‌ها نیز باید به این سخن قاضی نورالله توجه داشته باشیم که می‌گوید: «مخفی‌نماید که فردوسی در اصل کتاب شاهنامه نام خُلُفایِ ثلاثه نبرده و بعد از اراده عرض آن بر سلطان، ملحق ساخته و آخر آن‌ها را نیز از نسخه خود دور ساخته» (شوشتری، ۱۳۷۷: ۶۰۷/۲). این سخن را برخی از معاصران نیز مطرح می‌کنند و بر آن‌اند که فردوسی در هنگام تقدیم شاهنامه به محمود، این چند بیت را می‌سراید و برای دفع خطر و ضرر در دیباچه می‌گنجاند (مجتبایی، ۱۳۶۲: ۶۰۷؛ ریاحی، ۱۳۸۲: ۵۴؛ مهدوی دامغانی، ۱۳۷۲ الف: ۱۲؛ همو، ۱۳۷۲ ب: ۴۳؛ امین، ۱۳۸۵: ۲۲).

برخلاف دیدگاه این گروه پیش‌گفته، خالقی مطلق معتقد است «فردوسی مانند ناصر خسرو در اعتقادات خود صراحت بیان داشته و علت اصلی مخالفت محمود با او را نیز در صراحت بیان او در همین قطعه، در حقانیت مذهب تشیع و ابطال مذاهب دیگر اسلامی و بی‌اعتنایی به مذهب سلطان» دانسته است (خالقی مطلق، ۲۰۰۱: ۱۸/۱).

به سخن محیط طباطبایی بازگردیم. نکته‌ای دیگر که در نقد سخن او درباره زیدی بودن فردوسی گفته‌اند، این‌که زیدیه صرفاً ابوبکر و عمر را می‌پذیرفتند و

اعتقادی به عثمان نداشتند؛ بنابراین، از آن جا که مطابق آن بیت های الحاقی، فردوسی عثمان را ستوده است، اعتقاد به زیدی بودن فردوسی نادرست می نماید و نمی توان سخن محیط طباطبایی را در این باره پذیرفت (زریاب خوبی، ۱۳۸۹: ۲۷؛ رزم جو، ۱۳۸۸: ۳۸/۲؛ ریاحی، ۱۳۸۹: ۲۳۳).

۲۰۱. سنی بودن فردوسی؟

به جز محیط طباطبایی، پژوهش گری پاکستانی نیز با استناد به همین بیت ها (ستایش سه خلیفه)، فردوسی را از جمله زیدی و یا سنی مذهب می انگارد (شیرانی، ۱۳۶۹: ۱۸۱-۱۸۳)؛ اما او همان گونه که در جستاری درباره هجونا مه نوشته است، بیش تر در پی اعاده آبروی محمود غزنوی است و در مقاله ای نیز که درباره مذهب فردوسی می نویسد، هدفش دفاع از تسنن است تا بیان حقیقت (خالق مطلق، ۱۳۸۵: ۱۸). او در همین مقاله بر آن است تا فردوسی را بیش از زیدی بودن، سنی مذهب بشناساند و در جایی می نویسد: «فردوسی کاملاً هم رأی و هم عقیده اهل تسنن است؛ بنابراین، من او را سنی تلقی می کنم» (شیرانی، ۱۳۶۹: ۲۰۰).

دلایلی که او می آورد، عبارت است از: (۱) فردوسی هم چون اشاعره^۳ تقدیرگرا است و انسان را سراسر در چنبره تقدیر می بیند که از آن به هیچ روی نمی تواند روی بگرداند و خداوند به هر سوی که بخواهد، او را می بزد؛ (۲) فردوسی هم چون اشاعره بر این باور است که خداوند هر چه در حق انسان انجام دهد، عدل محض است و خداوند زاینده خیر و شراست؛ (۳) فردوسی در دیباجه داستان بیژن و منیژه از هاروت یاد کرده است: «گهی می گسارید و گه چنگ ساخت / تو گفتی که هاروت نیرنگ ساخت». شیعیان برخلاف سنیان به این داستان که در آن فرشتگان دچار گناه می شوند، به هیچ روی باور ندارند؛ بنابراین، این که فردوسی از هاروت سخن می گوید، از دید شیرانی نشانی بر سنی بودن فردوسی است؛ (۴) داستان اسکندر در شاهنامه از روی منبعی سنی گفته شده است؛ (۵) فردوسی نسبت به صوفیان دیدگاهی مثبت دارد که این هم از نشانه های سنی بودن او است؛ زیرا امامان

شیعه (ع) به صوفیان اعتقادی نداشتند؛ (۶) شیرانی اگرچه داستانِ یوسف و زلیخا را از فردوسی نمی‌داند، برای اثباتِ سُنی بودنِ فردوسی، دست به دامانِ این داستانِ منسوب به او می‌شود و گونه‌ی روایتِ این داستان را برگرفته از دیدگاهِ سُنیان می‌داند: اهلِ تَسَنُّن برخلافِ شیعیان، براین باورند که یوسف در هنگامِ کام‌خواهی زلیخا، به او رویِ خوش نشان می‌دهد که با سرزنشِ تصویرِ خیالیِ پدرش، یعقوب، رویه‌رو می‌شود. او یوسف را سرزنش می‌کند که چه‌گونه با وجودِ پیام‌بری فسق و فجور می‌کند؟ و بدین سان، یوسف از زلیخا و گناه با او می‌گریزد؛ (۷) شیرانی براین بنیاد که سُنی مذهبانی چون احمدِ غزالی، عطارِ نیشابوری و نظامی گنجوی، فردوسی را تأیید می‌کنند و او را می‌ستایند، او را دارایِ مذهبِ تَسَنُّن می‌داند و تأییدِ آنان را ناشی از سُنی مذهبی فردوسی می‌پندارد (همان: ۱۸۱-۲۱۹).

در نادرستیِ سخنانِ شیرانی هیچ گمانی نیست و چنان‌که برخی پژوهندگان گفته‌اند، سُنی دانستنِ فردوسی، «هیچ اعتباری ندارد و نمی‌توان بر آن شاهدی از شاهنامه و یا روایاتِ اندکِ تاریخی درباره‌ی فردوسی ارائه کرد» (انصاری، ۱۳۸۹).

اما در نقدِ سخنِ شیرانی که بازگفته شد، این نکات را باید در نظر داشته باشیم: (۱) به نظر نگارنده، اگر بیت‌هایی از فردوسی را با محتوایِ تقدیرگرایی می‌بینیم، آن را نمی‌توانیم به اشعری بودنِ فردوسی نسبت دهیم. به حکیم اسماعیلی، ناصر خسرو شیعه مذهب بنگریم؛ همو که در آثارش، انتقاد به اندیشه‌های اشعری موج می‌زند و در جایی در نکوهشِ تقدیرگرایان می‌گوید: «کتاب و پیغمبر چه بایست اگر نشد حکم کرده نه بیش و نه کم؟» (ناصر خسرو، ۱۳۷۸: ۶۲)؛ اما همین حکیمی که در شیعه بودنش هیچ تردیدی نیست، در جاهایی از دیوانِ خود، گونه‌ای تقدیرگرایی را نشان می‌دهد و خود را مقهورِ «قَبْطَه گردنده بی‌روزنِ خضرا» می‌خواند که از شاعرِ کین می‌کشد (همان: ۴). آیا می‌توان براین بنیاد، ناصر خسرو را اشعری شناساند؟ باید پذیریم که گاهی انسان‌ها با رویه‌رو شدن با رُخ‌دادهایِ خاص، دچارِ چنین حالاتِ روحی‌یی می‌شوند و خود را در چنبره‌ی تقدیر گرفتار می‌بینند. البته در شعر که اساسِ آن بر احساس است، بازگفتِ این مسائل طبیعی‌تر به نظر می‌رسد. فراموش نکنیم

آن چه از ناصر خسرو نقل شد، در شعرش رُخ داده است و در نثرش چنین ویژگی‌یی را نمی‌توانیم ببینیم؛ بنابراین، می‌توان بخشی از تقدیرگرایی فردوسی را به حساب شاعرانگی‌اش گذاشت. از این گذشته، خود شیعیان نیز به آمیزه‌ای از جبر و اراده اعتقاد دارند؛ چنان‌که ابو عبدالله جعفر بن محمد صادق (ع) می‌فرماید: «لَا جَبْرَ وَلَا تَقْوِيضَ وَلَكِنْ أَقْرَبَيْنِ أَمْرَيْنِ» (کاشانی، ۱۳۸۱: ۲۹-۳۰) که در توضیح این سخن، جلال‌الدین همایی می‌نویسد: «یعنی در افعالِ ارادیِ بندگان نه جبرِ محض است و نه تقویضِ محض؛ بل که حالتی است میانِ جبر و تقویض» (همان: ۳۰). بنا بر این سخن، نمی‌توان همه آن چه را در شاهنامه می‌بینیم، به حساب اشعری بودن فردوسی بگذاریم؛ (۲) این اندیشه که خداوند آفریننده نیک و بد است نیز از تأثیر کیشِ زُرَوانی (که کیشی متعلق به ایران کهن است و در پیوند با دین زردشتی) بر ناخودآگاهِ ذهنِ شاعر برخاسته است. در این آیین، خداوند (ایزدِ زُرَوان) سرچشمه نیک و بد است (اردستانی رستمی، ۱۳۹۴: ۱۰۳-۱۲۰) و در متنی متعلق به پایانِ دوره ساسانی، می‌بینیم که تقدیر انسان و هستی را ایزدِ زُرَوان رقم می‌زند: «کار جهان همه به تقدیر و زمانه [زُرَوان] و بختِ مقدر (پیش) می‌رود» (مینوی خرد، ۱۳۷۹: ۴۴). پس نمی‌توان ریشهٔ این اندیشهٔ فردوسی را در اشعریّت او جست و جو کرد و باید حتی تقدیرگرایی فردوسی را که در مورد پیشین بازگفته شد، در پیوند با کیشِ زُرَوانی دانست؛ (۳) آن چه دربارهٔ اشاره به هاروت و داستانِ در پیوند با او گفته شده است، بر بنیانِ بیتی الحاقی است که در علمی‌ترین ویرایش تازه از شاهنامه، نسخهٔ معتبرِ جلال خالقی مطلق، در متن قرار نگرفته است و یکی از پژوهندگان به درستی می‌گوید که بسیاری از بیت‌های استنادی شیرانی در اثباتِ سُنّتی بودنِ فردوسی، امروزه الحاقی شمرده می‌شود (ابوالحسنی، ۱۳۷۸: ۵۸۷-۵۸۸). بایستهٔ یادآوری است که در ترجمهٔ بُنداری از این بخش نیز، به هاروت اشاره‌ای نشده است (بُنداری، ۱۹۷۰: ۲۳۸۱؛ همو، ۱۳۸۲: ۲۰۸). بنابراین، استدلالِ شیرانی بر اساسِ بیتی الحاقی قرار گرفته است و نادرست می‌نماید. به فرض الحاقی نبودنِ این بیت در دیباچهٔ داستانِ بیژن و منیژه نیز، صرفِ اشاره به اسطوره‌ای سامی نمی‌تواند تأییدی بر سُنّتی بودنِ فردوسی

باشد. گویا شیرانی فراموش کرده که فردوسی شاعر است و در یک متن ادبی، از شخصیتی یاد می‌کند که نمادِ جادو شده است. جدا از همهٔ این سخنان، ناصر خسرو که هیچ تردیدی در شیعه بودنش نیست، دست‌کم در پنج جا از دیوان خود به داستانِ هاروت اشاره می‌کند^۴ (ناصر خسرو، ۱۳۷۸: ۲، ۹، ۱۱، ۲۳۰). در یک مورد می‌خوانیم: «گرفته بود حیل و مُحْتال فقیه است / جالوت سزد حاکم و هاروت پیَمِ بَر» (همان: ۱۳۲). روشن است دست‌کم با این گواهی‌ها از ناصر خسرو، سخن شیرانی به هیچ روی نمی‌تواند درست باشد؛ (۴) شیرانی دربارهٔ این که فردوسی داستانِ اسکندر را از منبعی سُنی گرفته، بر گمانی نادرست است. توجه داشته باشیم که اسکندرنامه را در پایانِ دورهٔ ساسانی از یونانی به پهلوی ترجمه کرده‌اند و از همین ترجمه در خدای نامه استفاده می‌کنند و سپس آن را به عربی و البته زبان‌های دیگر برمی‌گردانند (تفضلی، ۱۳۸۶: ۳۰۴-۳۰۵)؛ بنابراین، آنچه در داستانِ اسکندر شاهنامه هست، پایه‌ای پهلوی دارد و اگر هم از منبعی عربی (که گویا در تدوین داستانِ اسکندر شاهنامهٔ ابومنصوری، آن تحریر را به کار می‌گیرند) یا رشاطر، ۱۳۷۳: ۴۸۹/۳ استفاده شده باشد، از اصلِ پهلوی جدا نبوده است و نباید آن را برگرفته از اندیشه‌های سُنیان دانست؛ (۵) بیت‌های شاهنامه که در آن تأییدِ صوفیان دیده می‌شود، سخن فردوسی نیست؛ بل که سخنانی است که اسکندر به کارگزاران ایرانی می‌نویسد و در جایی از نامه می‌خواهد که صوفیان را بزرگ دارند. شیرانی سخن شخصیتِ داستان را نظرِ فردوسی می‌پندارد که نادرستی نظرش آشکار است. درست است که در آن عهد، صوفیه در خراسان طرفِ داران و پسرانِ داران؛ چنان که وقتی ابوسعید ابوالخیر به توس می‌آید، چون مردم سخنش می‌شنوند، بسیاری مُردِ او می‌شوند؛ اما مطابق با روایتی در متنِ اسرار التوحید، رافضی‌یی در نیشابور، با دیدن ابوسعید، او را نفرین می‌کند (میهنی، ۱۳۸۱: ۹۳/۱؛ امین، ۱۳۸۵: ۱۴). این واقعه نشان می‌دهد که رافضیان با صوفیه میانه‌ای نداشته‌اند و اگرچه فردوسی، آن‌گونه که برخی پژوهش‌گران گفته‌اند (خطیبی، ۱۳۹۶: ۲۸۷-۳۰۲)، انسانی اهلِ تساهل و مُدارا بوده است و دور از تعصب، در جایی‌گاهِ یک رافضی و متأثر از پیشِ رافضیان، با صوفیان

هم‌راهی و هم‌دلی نداشته است؛ ۶) شیرانی با این‌که داستانی یوسف و زلیخا را از فردوسی نمی‌داند و همه شاهنامه‌شناسان هم در این باره اتفاق نظر دارند (آیدنلو، ۱۳۹۰: ۱۱۱-۱۱۴؛ سیدی، ۱۳۹۷: ۱۸۵-۱۸۶) و گویا متعلق به شاعری کم‌مایه با تخلص شمس در قرن پنجم است (مینوی، ۱۳۸۵: ۸۱)، به نوع روایت سنتی شکل آن اشاره می‌کند و آن را دلیلی بر گرایش فردوسی به اهل تسنن می‌پندارد که باز نادرستی دیدگاهش نمایان است؛ ۷) شیرانی متوجه نیست که اگر احمد غزالی یا عطار نیشابوری، فردوسی را ستوده‌اند، به واسطه توجه فردوسی به مسأله معاد و توحید است. احمد غزالی، بنا بر آن‌چه در مرزبان‌نامه آمده است، فردوسی را می‌ستاید چون آن‌چه را در طی چهل سال بر بالای منبر گفته، او در یک بیت خلاصه کرده است: «ز روز گذر کردن اندیشه کن / پرستیدن دادگر پیشه کن» (روایندی، ۱۳۳۶ق: ۷۷-۷۸). فریدالدین عطار نیز سبب رستگاری فردوسی را که مدح گبرکان کرده است، بیتی می‌داند که در توحید خداوند سروده است (عطار نیشابوری، بی‌تا: ۱۰۳-۱۰۴). آشکار است که غزالی و یا عطار به مذهب فردوسی اشاره‌ای ندارند و صرفاً نگاه ویژه‌ا را به روز گذر کردن و یگانه‌گرایی و توحیدسرایش می‌ستایند. نظامی هم، آن‌چنان‌که برخی اشاره کرده‌اند، به مذهب شیعه فردوسی کنایه زده است و او را سرزنش می‌کند. او در شرف‌نامه، از چهار گوهر (خلفای راشدین) یاد می‌کند و می‌گوید: «اگرچه به مهر علی (ع) مُحکم‌پی است (اشاره است به مصراع فردوسی که می‌گوید: چنان دان که خاکِ پیِ حیدرم)، «ز عشقِ عُمر» هم خالی نیست (نظامی‌کنجوی، ۱۳۷۶: ۹۲۱/۲). او با این سخن فردوسی را طعنه زده و به مذهب شیعه او و عدم اعتقاد او به ابوبکر و عُمر و عثمان اشاره کرده است (خالقی مطلق، ۱۳۷۱: ۶۶۳-۶۶۴).

۳.۱. متصوف بودن فردوسی؟

جدا از آن‌چه آمد، دیدگاه‌هایی دیگر هم درباره مذهب و نگرش فردوسی هست. حمزه بن محمدخان هرندي اصفهانی، نویسنده دیباچه پنجم شاهنامه در قرن یازدهم هجری قمری، فردوسی را شیعه دوازده امامی و البته اهل تصوف

می‌داند: «حکیم روشن دل و صوفی منش و به مُتابعتِ ائمهٔ اثنا عشر سرفراز و مَحَبَّتِ اهلِ بیْتِ (ع) مُمتاز بوده و با اهلِ حالِ هَم راز گشت» (هرندی اصفهانی، ۱۳۹۵: ۵۷، ۷۵).

همین دیدگاه را برخی پژوهندگان در دورهٔ معاصر نیز داشته‌اند؛ چنان‌که یکی نوشته است: «به عقیدهٔ نگارنده، فردوسی تا اندازه‌ای صوفی مَشْرَب هم بوده؛ یعنی عقاید و خیالاتش ممزوج با همان عقایدِ تصوّف بوده که عُلَمایِ متصوّف و فلسفی زمانش (مثلاً هَم شَهْرِي متأخر او، غزالی) داشتند و بدین جهت، وی همه جا از گزردش سپهر و تقدیراتِ آسمانی و نیکویی و بدیِ چرخ دربارهٔ این و آن و بودنِ هر چیز از بد و خوب در دستِ خدا و غیره حرف می‌زند و شاید درکِ صحبتِ هَم شَهْرِي خودش، محمّد معشوقِ توسی که از مشایخِ صوفیه بوده و استمدادِ همت از او و تشویقِ وی فردوسی را به نظمِ شاهنامه که روایاتِ مندرجه در دیباجهٔ شاهنامه نسبت می‌دهند، به کلی بی‌اساس نباشد» (تقی‌زاده، ۱۳۹۰: ۱۹۲).

به جُز تقی‌زاده، بدیع‌الزمان فروزان‌فر نیز فردوسی را تا اندازه‌ای صوفی مسلک می‌یابد (فروزان‌فر، ۱۳۸۶: ۲۲۱). دیگری نیز که خود مَشْرَبِ صوفیانه دارد، در این باره آورده است: «مَحَبَّتِ فردوسی به علی (ع)، ارادتی متکلمانه و زاهدانه نیست؛ عشقی درویشانه و صوفیانه است. تشییعِ فردوسی نیز تشییعی خردگرایانه، توأم با بحث‌هایِ رواقی و جدل‌هایِ کلامی نیست. تشییعی عاشقانه و بی‌خویشانه، ویژهٔ ارادت‌مندانِ خالصِ امیرالمؤمنین، علی (ع)، است که با بیعتِ خاصّ و لَوّی به او پیوند می‌خورند و خاکِ اقدام او را می‌ستایند» (آزمایش، ۱۳۸۶: ۱۶۱-۱۶۲، ۱۰۳، ۱۳۸).

در پاسخ به سخنِ تقی‌زاده باید این نکته را یاد آورد آن‌چه فردوسی دربارهٔ نسبتِ خوب و بد به یک مبدأ (خداوند) و نقشِ چرخ و تقدیر مطرح می‌کند، چنان‌که پیش‌تر هم آمد، بیش از آن‌که از اندیشهٔ اهلِ تصوّف برخاسته باشد، از اندیشه‌هایِ زُرّوانی (نهضتی فلسفی در دینِ زردشت) سرچشمه گرفته است که در متن‌هایی چون مینویِ خرد و بُن‌دهش رواج داشته و فردوسی از آن تأثیر می‌گیرد (اردستانی رستمی، ۱۳۹۴: ۱۰۳-۱۲۰) و البته این اندیشه‌هایِ کهن، اسماعیلیان را (که

نگارنده فردوسی را از آنان می‌داند) متأثر ساخته است. هم‌چنین، پیش‌تر توضیح داده شد که رافضیان به هیچ‌روی با صوفیان هم‌دلی نداشته‌اند و حتی پیش‌تر از نظر گذشت که یکی از رافضی‌های نیشابور با دیدن ابوسعید ابوالخیر، او را لعنت می‌کند. آن‌چه را نیز هرندی اصفهانی می‌گوید، از نگرش و گرایش شخصی او به تصوف برخاسته است. چنان‌که می‌دانیم در این عصر تشیع و تصوف، به واسطه حکومت صوفیان پیوند می‌یابد و هرندی نیز گویا چنین دیدگاهی دارد؛ بنابراین، سخن او نیز درباره مذهب فردوسی، از جنس همان سخن سنیان یا شیعیان دوازده امامی متعصب است که می‌خواهند فردوسی را به هر ترتیب که شده است، به مذهب خود درآورند.

البته به این نکته اشاره کنیم که به هیچ‌روی نمی‌توان تأثیر اسماعیلیه را (که فردوسی احتمالاً از آنان است) بر تصوف نادیده گرفت و شاید همین اشتراکات چنین دیدگاهی را برای برخی پژوهندگان فراهم آورده که فردوسی از جمله متصوفان است. ما می‌دانیم که در دوره‌های متأخر، دوره زندیه و قاجار، «روابط نزدیکی بین امامان نزاری^۵ و صوفیان نعمت‌اللهی^۶ در کرمان و دیگر نقاط ایران به وجود آمد» (دفتری، ۱۳۸۱: ۴۳؛ جوان‌آراسته، ۱۳۸۴: ۴۳). پیش از این دوره، یعنی در قرن دهم و عصر چیرگی فرهنگ ترکیبی اثناعشری و تصوف صوفیه، نیز در اثری به نام لَمَعَاتِ الطَّاهِرِينَ از شاه طاهر (از امامان نحله‌ای از نزاریه) می‌بینیم که او اندیشه‌های اسماعیلی خود را در زیر واژگان صوفیه پنهان می‌سازد (دفتری، ۱۳۸۱: ۴۳). در قرن نهم نیز می‌توان پیوند فکری تصوف و اسماعیلیه را در پندیات جوان‌مردی مستنصر بالله، سی و دومین امام نزاریه، به آشکار دید (همان: ۳۵). برخی پژوهندگان حتی کسانی چون حلاج^۷ و ابن عربی را نیز از جمله تأثیرپذیرفتگان از اسماعیلیان دانسته‌اند (آبی، ۱۳۵۶: ۲۹۸) که بسیار جای تأمل دارد و اگرچه تأثیرگذاری اسماعیلی‌ها بر اهل تصوف در قرون متأخرتر پذیرفتنی است، در قرون متقدم «به خصوص در زمینه تأثیرات اسماعیلیه بر صوفیه» به پژوهش‌هایی گسترده نیاز هست (دفتری، ۱۳۸۱: ۴۳)؛ اما در این گمانی نیست که مذهب اسماعیلیه در ایران، پس از

تازشِ هلاکوبه ایران، به واسطهٔ طریقتِ تصوّف، به زندگی خویش تداوم می‌بخشد و آن را به عنوانِ راهی برای بقایِ خود برمی‌گزیند (کُرن، ۱۳۹۴: ۲۶۸؛ همو، ۱۳۹۱: ۱۰۶، ۱۰۲).

۴.۱. دوازده امامی بودنِ فردوسی؟

احمد مهدوی دامغانی و همین‌طور خالقی مطلق (۱۳۸۵: ۱۸-۱۹؛ همو، ۲۰۰۱: ۱۸۱-۱۹) و دیگرانی چون: (متینی، ۱۳۶۹: ۳۸۲؛ امیدسالار، ۱۳۹۶: ۱۳۹؛ رستگار فسایی، ۱۳۸۱: ۲۰۶-۲۱۰؛ دهقانی، ۱۳۹۵: ۱۴) نیز فردوسی را شیعهٔ دوازده امامی می‌پندارند. مهدوی دامغانی (و پیش از او عبدالوهاب عزام، مُصَحِّحِ شاهنامهٔ بُنداری، در مقدمهٔ این متن، اطلاقِ چندبارهٔ وصی را بر علی، علیه‌السلام، دلیلی بر تشیعِ فردوسی می‌انگارد/بُنداری، ۱۹۷۰: ۵۷/۱) معتقد است که تأکید بر واژهٔ وصی، در ابیاتی که در وصفِ امامِ نخستِ شیعیان در دیباچه آمده است، دلیلی قطعی بر دوازده امامی بودنِ فردوسی است: «از همان زمانِ معاویه، از حضرتِ امیرالمؤمنین علی، علیه‌السلام، با کلمهٔ وصی تعبیر می‌کردند؛ زیرا لفظِ وصی به معنایی که شیعه از آن اراده می‌کند، به اصطلاحِ منطقیان، تنها لفظِ جامع و مانعی است که مُعَرَّفِ شیعه و جمعی مَبانیِ اعتقادیِ او است» (مهدوی دامغانی، ۱۳۷۲ الف: ۹-۱۱؛ همو، ۱۳۷۲: ۳۴-۳۵. نیز بنگرید: ابوالحسنی، ۱۳۷۸: ۳۶۰-۳۶۱).

اما پژوهندگانی هستند که سخنِ پیش‌نوشته را نادرست می‌شمرند و در نقدِ آن می‌نویسند: «اساساً کاربردِ وصی در موردِ حضرتِ امیر(ع) بسیار ریشه‌دارتر و کهنه‌تر از پیدایشِ فرقه‌هایِ مذهبی در تحولاتِ تاریخیِ آن‌ها است و به ویژه باید به نقشِ شاعرانِ شیعی، در معنایِ عامِ این کلمه از میانِ زبیدیان و شیعیانِ گیسانی مُتقدّم در این باره تأکید کرد؛ کما این که در اسنادی که از شیعیانِ سده‌هایِ دوم و سوم در میانِ طیف‌هایِ مختلفِ شیعیِ عراق و خراسان در اختیار داریم، به روشنی پیدا است آن‌چه فردوسی از این مفهوم مُراد می‌کرده، در ادبیاتِ کهنِ شیعی ریشه دارد. . . . نکتهٔ جالب این که استاد مهدوی، تعدادی از شاعرانِ عرب را نام بُوده و از اشعارشان